



نویسندگان عرق ریز وپا به توپ



← پیوند میان کلمات و فوتبال؟ نویسنده‌ای که در اوقات فراغتش پا به توپ می‌زند و با شرشر عرق‌هایی که می‌ریزد فحش‌های رکیک‌ش را به‌جان بازیکن‌های تیم رقیب می‌اندازد؟ حداقل ۹۰ دقیقه به تلویزیون خیره شوم که ببینم در نهایت پای بازیکن کدام تیم بیشتر به توپ می‌چسبد و دروازه تیم حریف را سوراخ می‌کند؟ پس کتاب‌های خواننده روی کتابخانه چه؟ در این دو ساعت چند لغت از زبان محبوبم که باید تلاش کنم از ته حلق ادا کنم، را می‌توانم به حافظه کوتاه‌مدتم سنجاق کنم؟

برای من که همه عمر جز شنیدن چند نام مختصر از فوتبالیست‌ها چیز دیگری از آن نمی‌دانستم، تماشای فوتبال و تحمل آن میزان هیاهو و هیجان به‌خاطر تویی که بی‌وقفه از یک سوی زمین به سوی دیگر می‌جهد، کار ساده‌ای نبود. پنالتی، آفساید، محوطه جریمه و... صرفاً کلماتی بودند که هیچ تصویری از معنایشان نداشت. اما زندگی با مردی که روز بازی تیم محبوبش، روز خاصی در تقویمش است باعث شد کم‌کم از روی کنجکاوای برای دقایقی به تماشای آن بنشینم و تماشاگر لحظاتی باشم که تا پیش از آن در هیچ ورزشی ندیده بودم. هنوز هم معنای آفساید را به درستی نمی‌دانم و بیشتر اوقات فولاد را با سپاهان اشتباه می‌گیرم، اما اعتراف شیرینی است برایم که بگویم شاید بتوان من را هم نصفه و نیمه تماشاگر فوتبال به حساب آورد؛ و تماشای بازی یورو ۲۰۲۱، با آن میزان هیجان، دیسپلین، پشتکار و تلاشی که پشتش نهفته بود برایم تجربه نابی بود.

برای من که شیفته ادبیات هستم، پیدا کردن اتصال میان آن و فوتبال هیجان‌انگیزترین اتفاقی است که می‌تواند روی بدهد. به‌همین خاطر، هرازگاهی به جست‌وجوی ارتباط نویسندگان محبوبم با فوتبال مشغول می‌شوم. آنچه در ادامه می‌خوانید مختصری از این تکاپوی شخصی است برای کسی که به‌عنوان یک عاشق کتاب، محبوب دیرپافته دیگری هم پیدا کرده است:

فرانک لمپارد، بازیکن بازنشسته چلسی و مربی کنونی فوتبال انگلیس، نویسنده ۲۰ رمان کودک و نوجوان و یک کتاب زندگینامه است؛ ترکیب فوتبال، ترکیب عجیب و غریب که نه‌اما شاید ترکیب خاصی باشد که کمتر شاهدش هستیم.

این باور عمومی در جوامع ریشه دوانده که در مدارس، بچه‌ها یا باید در ورزش مهارت داشته باشند یا در درس و کتاب. همنشینی این دو با یکدیگر

و بچه‌هایی که در هر دو زمین بلدند چگونه بازی کنند، شاید برای همه ما کمی تازگی داشته باشد. شاید اگر در دنیای فوتبال با دقت و موشکافانه بگردیم، بتوانیم چند نفری را مانند لمپارد پیدا کنیم که میان هنر و ادبیات و فوتبال پیوند برقرار کرده‌اند. اما اگر در میان نویسندگان و هنرمندان جست‌وجو کنیم به فهرست طول و طویلی می‌رسیم که عشق به فوتبال در آنها به وضوح قابل ردگیری است. آلبو کامو جمله معروفی دارد: بیشتر چیزی که

از اخلاق و اجبار آموخته‌ام، از فوتبال نشأت گرفته است. شاید کامو مشهورترین نویسنده‌ای باشد که عاشق فوتبال بود. برخی می‌گویند او در دهه ۳۰ میلادی برای تیم ملی الجزیره بازی می‌کرد، چه این ادعا صحت داشته باشد یا نه، حضور او در تیم فوتبال دانشگاه آلگر غیرقابل کتمان است. او آنقدر در این تیم باقی ماند تا آنکه دچار بیماری سل شد و شرایط جسمانی‌اش اجازه ادامه بازی نداد.

مانند نویسندگی، دروازه‌بانی هم نوعی فعالیت انفرادی است که باید با تکیه بر دست‌ها و پاهای خود از رشته در هم تنیده‌ای که پشت سرش قرار گرفته دفاع کند؛ به عقیده من ردپای انزوایی که در رمان بیگانه کامو وجود دارد، در دروازه‌بانی هم وجود دارد. شاید به همین علت است که بسیاری از نویسندگانی که به دنیای فوتبال وارد می‌شوند، دروازه‌بانی را انتخاب می‌کنند و تی شرت این پست را می‌پوشند.

ولادیمیر ناباکف، نویسنده لولیتا در جوانی دروازه‌بان بود و در مقاله خود به‌نام «سخن بگو، حافظه» نوشته است: بیشتر از آنکه از گل‌های پیروزمندان در برابر دروازه دفاع کنم، از رازی دفاع می‌کردم و آن را در سینه نگه می‌داشتم. کنان دوئل، نویسنده و خالق کتاب‌های شرلوک هولمز نیز یکی دیگر از نویسندگانی است که در تلفیق ادبیات و فوتبال از هیچ تلاشی دریغ نکرد و با ورود به تیم آماتور کلوب فوتبال اتحادیه پورتسموث هیجان بازی در مستطیل سبز را به دنیای پررمز و راز ادبیات جنایی گره زد.

از بیل شنکلی مربی فوتبال انگلیسی نقل قول معروفی بر جای مانده که می‌گوید: بعضی از مردم فکر می‌کنند فوتبال مساله مرگ و زندگی است. من از چنین طرز فکری ناامید می‌شوم. می‌توانم به شما اطمینان بدهم که فوتبال مساله خیلی خیلی مهم‌تری است. چه‌گوارا رهبر انقلابی کوبایی و نویسنده کتاب «خاطرات موتورسیکلت» درباره فوتبال گفته بود: این فقط یک بازی ساده نیست، فوتبال ابزار انقلاب است. با روحیه خاص چه‌گوارا، طبیعتاً او در خط حمله بازی می‌کرد و واقعاً فوتبال برایش فراتر از یک بازی ساده بود.

جیمز جویس نویسنده شاهکار اولیس هم هر وقت برای تغییر حال خود نیازمند شور و هیجانی بود که روتین نویسندگی‌اش را متنوع کند، به فوتبال روی می‌آورد و در تیم محلی اینیسکین بازی می‌کرد.

اگرچه تصورش سخت است اما از گوشه و کنار هم به گوش می‌رسد که جولیان بارنز با آن چهره موقر و لباس‌هایی که همیشه به دقت

شسته و اتو شده‌اند، به فوتبال علاقه دارد و گاه به گاه پایی به توپ می‌رساند. جادوی این بازی‌ای که به قاعده نشانگر اخلاق، دیسپلین، سختکوشی، مشارکت و بلندپروازی است باعث می‌شود اگرچه سخت، اما بتواند چهره بارنز را تصور کنم که عرق از روی سر و صورت پاک می‌کند و بعد از یک دوش چند دقیقه‌ای، قلم به دست می‌گیرد و پا به دنیای کلمات می‌گذارد.

منابع: گاردین

لیت‌هاب ■